

وصف فرخار

خوشا فرخارو آب خوشگوارش
صدف زاید اگر در گهربار
بهشت عدن را پیرایه بخشد
ز شب تاروز نالد قمری شاخ
مزار شیخ را شیخیست مدفون
کند بازار نسیمش جیب گلبن
به فردوس برین بالانشینی
دهد کیفیت صهبای گلرنگ
شکست آینه ی شهد زمانرا
بخون آغشته بینم چرخ گردون
به پرواز آورد مرغ اجابت
زدانمند نامی همچو (حجت)
به حسن و دلبری حوربهشتی
پری زادش پری کوی قافست
شفق خیزد به گردون دردل روز
فشار کلک ناهنجار بیجاست
پی تحصیل دونان سرنساید
به مغز دشمنان سفله پرور
زدست دشنه ی دزدان خونخوار
همان بلبل که پارافسانه میخواند

بگیرد کوثرآب از جویبارش
برد گرد یتیمی از غبارش
شکوه یاسمین و مرغزارش
نگیرد آشیان جز گل هزارش
ملک ساید سر خودبرمزارش
فضارا پرکند ابر بهارش
نیابی راحت زیر چنارش
خوری انگور باغ میوه دارش
غریو دلنشین چشمه سارش
شررخیزد زدشت لاله زارش
دعای صوفی شب زنده دارش
بلنداست بر فلک صیت وقارش
ندارد همسری پیش نگارش
که عمر جاودان بخشدخمارش
به بیرون سرکشد گرگلزارش
نبردرد لب نازک فشارش
به دو نان مردم خوارو نزارش
چونیش عقرب است مژگان خارش
دیگرگون گشته حال بی قرارش
کنون ناید به طرف شاخسارش

نباشد کله ی کاری به سرکار
هزاران ناله ی سربسته هرآن
هنوز آهنگ ملای سیه دل
که بیجا می رود آب از کنارش
برون ریزد ز قلب داغدارش
کشد تیغ ستم را برشکارش

به جنت هم طراز آید زمانی

بکار فکر (فرخاری) دیارش

www.esalat.org